رجحان نقد علمی و حرمت ساختارشکنی فکری

فرقی است که در کلمات علماء هست؛ می‌گویند بین تدقیق و تحقیق فرق است. تدقیق این است که خیلی از نظام‌هایی که حاکم است با تدقیقات خودش خراب می‌کند. در آن تناقض نشان می‌دهد، تهافت نشان می‌دهد. ولی خودش نمی‌تواند تأسیس اصل کند. خودش نمی‌تواند تحقیق کند. حقّه؛ یعنی اجلس الحق علی کرسیه. حق را روی کرسی خودش بنشاند. با دقت می‌تواند در یک ساختار خللی را نشان دهد اما این‌که خودش کاری بکند، نمی‌تواند. در مباحثه «اوسعیت نفس الامر از وجود» من این را عرض می‌کردم. در مباحثات طلبگی خیلی سؤال در ذهنم بود. نه مباحثه می‌کردم و نه می‌گفتم. خودم فکر می‌کردم. بعد از مدتی برای آن یک بدل پیدا کردم. یعنی یک تحلیل جایگزین (Alternative) که بتواند جایگزین آن باشد و تقریباً برای ذهن خودم تمام شد را در آن زمان گفتم. در مباحثه ده سال پیش. چرا؟ چون اگر یک سؤالاتی بود که یک ساختاری را در ذهن مخاطب تخریب می‌کند، این جور نباشد که خراب شود و پا در هوا بمانیم. بلکه می‌گوییم بدلش هم هست. یعنی می‌تواند بیایی و در پیشنهاد جدید فکر کند و ببیند که خللهای آن را برطرف می‌کند یا نه.

> 30:27

من حرفم این است کسانی که وقوف داشته باشند و کار علمی بکنند سؤالهای ساختارشکن را عرضه نمی‌کنند. نزد خودشان هست؛ گاهی به‌صورت اشاره‌گونه می‌گویند که این ساختار این مشکل را دارد. مخاطب را به هم نمی‌ریزند. به خلاف این‌که وقتی می‌خواهند او را به هم بریزند، یک بدل داشته باشند. می‌گویند حالا خودت ببین، این یک ساختار است و این هم یک ساختار است. ما هم این سؤالات را داریم. ببین این به‌تر سؤالات را جواب می‌دهد یا آن. این‌جا خوب است.
تحلیلهای پنج شش گانه از مفهوم وجود که در ذهن من صاف شده بود، دیگر در مسائل اوسعیت نفس الامر از وجود مشکلی ندا‌شتم. آن آقا می‌فرمودند چیزهایی برای من صاف شده بود اما تو چند بار من را به گریه انداختی. گریه نبود. مباحثه طلبگی بود. حالا این‌ها از باب بزرگواری خودش می‌گفت. اما گریه‌افتادنی باشد که پا در هوا بماند، حرام است. چنین کاری را کردن حرام است. شما سبب بشوید با شبه‌ه‌پراکنی کسی را به گریه وادار کنید و بعد هم همین صورت بماند.
شاگرد: چرا حرام است؟
استاد: به‌خاطر این‌که یک نحو کسر مؤمن است. مبادی بحث‌های آن هم امروزه برای خیلی‌ها واضح است. اساس حیات قلوب به ساختار حکمتی است که برای خودش دارد. ولو ناخودآگاه. این‌که می‌فرمایند «فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكَمِ»[1] به این معنا است که خدای متعال فطرت قلوب ما را بر ساختار حکمت قرار داده. بین مدرکات ارتکازی و شهودی ما با ساختار علم حصولی که تشکیل می‌دهد، موازنه‌ای هست. ساختار علم حصولی ما آن را زنده نگه می‌دارد. ارتباط ما را با آن محفوظ نگه می‌دارد. اگر این ساختار علم حصولی را یک دفعه فرو بریزیم، اصلاً ارتباط روح با ارتکازیات ما‌نند آبی می‌شود که عکس ماه بوده‌است در حوض افتاده و دستی به آب می‌زنیم. آب آرام به‌خوبی ماه را نشان می‌دهد. اما اگر یک بچه‌ای به آب دست بزند، این ماه می‌رود و می‌آید. ماه آن جا هست اما نشان‌دادن آن در حوض دچار مشکل شده. یعنی کسی را که در ساختار حکمت علم حصولی اش می‌شکنید، دارید ارتکازیاتی که این ساختار به او نشان می‌داد و آرامش داشت و اصل هم آن‌ها

بود را می‌شکنید. شما دارید با این محمل، جای را که برای او ظهور می‌کند را می‌شکنید. دارید بین او و ارتکازاتی که درست هم بود فاصله می‌اندازید. دارید این آب را تکان می‌دهید. فلذا است که این حرام است. یعنی کسر است.

شاگرد: برای بیان این حرمت فقهی در ذهن بیان فقهی شکل نگرفت.

استاد: حالا من یک شوخی کنم. معلوم می‌شود که گریه نکرده‌اید! اگر یک دفعه از آن گریه‌ها بکنید می‌بینید که من چه عرض می‌کنم. شوخی نیست به نظرم در کافی شریف است؛ «مَن كَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ[2]». ایمان هم درجات دارد. صاحب درجه بالاتر نمی‌تواند به درجه پایین‌تر تحمیل کند. اصلاً به هم می‌ریزد. در جلسه قبل راجع به غلو گفتم، بعد از مباحثه یکی از آقایان گفتند؛ این‌ها عبارات کمی نیست از این اساطین علم! مرحوم مجلسی در بحارالانوار فرموده‌اند تقیه‌ای که اهل‌بیت از شیعه می‌کردند به مراتب بیشتر از تقیه‌ای بوده که از سنی‌ها می‌کردند. چون آن‌ها یک اموری بوده در مورد خلافت شیخین و چیزهایی که واضح عند العقلاء است. غزالی در سرّ‌العالمین[3] چه کار کرد؟ وقتی همه چیز را کنار گذاشت سرّ‌العالمین را نوشت. گفت حب ریاست دنیا بر شیخین غالب شد و نص غدیر را کنار گذاشتند. تمام! این کلمه را چه کسی می‌تواند انکار کند؟! کسی که منصف باشد و تعصب نداشته باشد، می‌بیند که حرف غزالی درست است. واضح و آشکار است. اصلاً چیزی نیست که بر کسی مخفی بماند. حب ریاست بر شیخین غالب شد و نص غدیر را زیر پا گذاشتند. این عمری نمی‌خواهد و واضح است ولی خب تا بخواهد از این کتاب‌ها در بورد و بعد سرّ‌العالمین را بنویسد، طول می‌کشد. سرّ‌العالمین در سایت الشامله هم بود اما بعد آن را برداشتند. به نظرم الآن در سایت اسلام پُرت[4] باشد. بعداً آن را از سایت رسمی الشامله برداشتند. معلوم است که کتاب برای او است. کلمات ذهبی در مورد آن را در فدکیه گذاشتم.

یادم آمد؛ جوانی به نام مؤمن نجد؛ بیش از ده سال است که آن را در اینترنت دیدم. یک فایل html در اینترنت بود. یک جوان عربستانی است که شرح حال شیعه شدن خودش را نوشته است. اسم خودش را هم نگفته اما مؤمن نجد گذاشته. نوشته بود کتاب‌های آقای تیجانی در آمده بود و من می‌خواندم. ولی که خواندم شنیده بودم که رافضی شده و همه را گمراه می‌کند. جوان ها می‌روند. بعد می‌گوید من هم کتاب‌های او را می‌خوانم؛ به تعبیر من با توپ پر هم می‌خواندم. یعنی همینطور موضع گرفته بودم و هر سطری را که می‌خواندم به او فحش می‌دادم و می‌گفتم همه این‌ها دروغ است. ابن تیمیه می‌گوید «ولو کان الکذب رجالا لکان رافضیا». از این حرف‌هایی که علیه شیعه می‌زنند. منظورم اینجا بود که گفتم گریه می‌افتد.

> **37:37**

می‌گوید به جایی رسیدم و دیدم آقای تیجانی گفته «غلبه الوجع»، «یهجر». گفتم دیگر این نشدنی است. چنین چیزی محال است. عبارت او را ببینید و حال او را بخوانید. اصلاً من هم نمی‌توانم بگویم. می‌گوید گفتم باید دروغ تو را ثابت کنم و محال است؛ دروغی از این بزرگتر می‌شود؟! می‌گوید بلند شدم و به کتابخانه وارد شدم و صحیح بخاری را آوردم و پشت میز آمدم و نشستم. می‌گوید وقتی چشمم به کتابی که از کتابخانه خودمان بود، افتاد، دیدم بله نگذاشتند. این عباس مثل باران گریه می‌کرد. می‌گوید نمی‌دانید حال من روی میز مطالعه چه شد! می‌گوید نمی‌توانم بگویم که چه شدم. مثل اینکه ذوب می‌شوم. بعد می‌گوید من شیعه‌ای را نصیحت می‌کنم که وقتی با ما جوان‌های اهل‌سنت مواجه می‌شوید، به این صورت ما را نشکنید. شما نمی‌دانید که ما چه حالی می‌شویم.

من بهترین راه را عرض کردم. بهترین راه این است که هیچ برچسبی به احادیث نزنند. عین عبارات کتب را به‌صورت مختصر نقل کنند تا خودش مراجعه و نگاه کند. من می‌گفتم ارجاع های معجمی. کاری کنند که عین عبارات را بچه‌های اهل‌سنت از هفت-هشت سالگی بشنوند. تصمیم‌گیری بقیه‌اش با خودشان باشد. این جور نباشند بعد ذوب شود. از ده سالگی شنیده باشند که این‌ها را گفته‌اند. حالا بقیه اش را خودش می‌داند. در افت و خیز زندگی ببیند خودت را

می‌توانی قانع کنی. این نصیحتی از این جوان بود که من همینطور یادم هست. گفت نمی‌دانی چه حالی شدم. به نظرم در فدکیه نگذاشته‌ام.
بعد می‌گوید آقای تیجانی من الآن پیشانی تو را می‌بوسم. اما راضی باش وقتی دیدم که می‌گویی اینها گفته‌اند چه چیزهایی بود که به تو نگفتم! هر چه بود را به تو نثار کردم. ای دروغگو، ای فلان چه چیزهایی را به صحابه نسبت می‌دهی. باید دروغ تو را ثابت کنم. به کتابخانه رفتم و اصلاً ذوب شدم.
شاگرد۲: مراتب اسلامی که آنها دارند را هم شامل می‌شود؟
استاد: ظاهراً چون در روایتش دارد درجات الایمان عشر است، مربوط به همین روایت است. یعنی در خود روایت قرینه داخلیه دارد که ایمان عشر درجات است و صاحب درجه عالیه اگر بخواهد به درجه عالیه را به صاحب درجه دانیه تحمیل کند، فقد کسره. و من کسر مومنا فعلیه جبره. استخوان شکسته را با جبیره می‌بستند. علیه جبره؛ یعنی باید این استخوان شکسته را سر جایش برگردانند.
شاگرد: این برای شخصی است که در مقام حصر است، یا اینکه باید تحفظ داشته باشد و درجایی‌که اطمینان ندارد....
استاد: به نظرم در جاهایی که برای نوع سنگین است، تحفظ نیاز است. مثلاً الآن در زمان ما بگویند که حجت خدا خبر از دل و اسرار همه دارند، الآن نوع این را شنیده‌اند. این جور نیست که بگویی‌م اگر شما کی جایی بگویی او را شکسته‌ای. اما اگر در یک فضاهایی باشد که هنوز مقامات اولیای خدا معلوم نشده باشد؛ محضر امام صادق می نشینی و نمی‌داند که دستگاه چه خبر است! به همین راحتی می نشینی. نمی‌داند این آقا که در اینجا نشسته‌اند شصت جد قبل از او را مانند کف دستشان می‌بینند و بعد او را هم می‌بینند؛ قیامتش را، اولادش را و... . اینکه اصلا برای او قابل درک نیست. حالا در آن زمان شما کی چیزی بگویی که او بگوید چرا این‌ها را می‌گویی؟! آن جا باید تحفظ کنیم. روشش بر تحفظ باشد. اصل را بر این بگذارد. شاید روایتی هم دارد که چون امر ما صعب مستصعب است، آن را یک جا به مخاطب نگو. کم‌کم بگو. شاید در بصائر الدرجات باشد. کم‌کم بگو، اگر دیدی که آن را هضم کرد و قدم گذاشت و جلو آمد و فهمید، بقیه‌اش را هم بگو. اما اگر دیدی همین اندازه مانده و دارد تأمل می‌کند و درنگ می‌کند، صبر کن. یک جا همه را نزد او نگو.

> **43:35**

شاگرد: عبارتی هم هست که می‌فرماید: فارقوه برقق.
استاد: جزاکم الله
شاگرد۲: دراین‌صورت اصلاً نباید کسی را نقد کرد؟
استاد: نه، نقد و تدقیق کار علماء بوده. شما هر کجا می‌خواهید نقد کنید من ضمانت می‌کنم. در نقدهای علمی نه کار حرام انجام می‌دهید و نه مشکلی هست.
شاگرد۲: من این‌طور فهمیدم که تا زمانی‌که ساختار جدیدی ارائه ندادی ساختار قبلی را خراب نکنید. من نمی‌توانم ساختار جدیدی ارائه بدهم اما می‌توانم این را خراب کنم، این کار را نکنم؟
استاد: نه، نمی‌توانید بکنید. منظور من همین بود. یعنی نقدهای علمی وقتی در فضای خودش صورت می‌گیرد خودش شخص می‌فهمد. ساختارشکن نیست. نقدهای علمی اگر در نفس الامر ساختارشکن باشد، ناقد در مرحله‌ای نیست که بتواند مثلاً مچ آخوند ملاصدرا را بپیچاند. محکوم او است. به‌عنوان یک نقدی به او جواب می‌دهد. این نکته مهم است. شما دلتان جمع باشد. ناقد در هر فضایی کار حرام انجام نمی‌دهد. هر چه می‌خواهد نقد کند. آن چه که من عرض کردم نقدهایی است که اگر جلو بیایی و تقریب شود ساختارشکن است. آن غیر از این فضاها است. یک جور دیگری از کار است. ساختارشکنی یعنی کل ذهن طرف به هم می‌ریزد. در همین مباحثه عرض می‌کردم که آن خانم در خانه خوابیده بود و شوهرش هم در صحرا رفته بود آب ببرد. وسط شب دید که شوهرش یک فانوس در دستش هست، او را اتاق منزل شد و به پستو رفت. چند لحظه صبر کرد و دوباره با همین فانوس بیرون آمد و در را بست و رفت. نیمه های شب بود. صبح که شوهر برگشت، به او گفت دیشب چه کار داشتی که به خانه آمدی؟! گفت من؟! گفت بله، شما بودی فانوس به دست آمدی و به پستو رفتی. گفت از دیشب که رفتم الآن آمده‌ام. من که به خانه

نیامدم. اگر به خانه میآمدم آب به صحرا میافتاد. تمام این جوبها از هم میپاشید.
الآن این یک واقعهای است که آن خانم خواب نبود. بیدار بودند. خود شخص میفهمد که خواب نبوده. این واقعهای است که نظام اداریِ این خانم را به هم میریزد. یعنی بعداً هر دفعه شوهرش را میبینند میگوید که آیا خودش است؟! یا یکی دیگر است؟! دیگر به هم میریزد و دیگر اطمینان نمیکنند. منظور من از ساختارشکن چیزی است که به هم میریزد. میبینند چیزهایی که میدانست و انس هایی که داشت به هم میریزد. مثلاً در نقد مبانی حکمت متعالیه چه کسی میتواند کاری را که آخوند به آن نظام داده به هم بزند؟! فوقش همان آقا که فرمودند؛ البته شوخی بود؛ ایشان گفتند من در عمرم که با اینها کار میکردم عقیده راسخم بود که هر کسی به اینها ایراد میگیرد نفهمیده. اگر درست بفهمد میبیند که ایراد ندارد. خب ببینید کافی است شما تمام ناقدین را با استحکام ساختار بگویید شبهۀ فی قبال البدیهه. جلو میروید. نمیتواند. لذا نقد، مجاز است و هیچ مشکلی ندارد. یک جاهایی میرسد کسی که کار بکند میبیند که اینجا قضیه نقد نیست. اینجا قضیهای است که میگویند ساختمان میریزد. ریختن ساختمان خیلی فرق دارد با اینکه میبینید ساختمان برپا است و یک جایش آتشسوزی میشود و دوباره آن را رنگ میکنید. یک تکه از کاشی آن میریزد و دیوارش خراب میشود، دوباره آن را درست میکنید. غیر از این است که کل ساختار بریزد. اینها حسابی تفاوت میکند.

---

[1] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۴۸۳؛ قَالَ ع إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ الْحِكَمَ

[2] الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۴۵

[3] http://amafhhjm.ir/wp/almobin/Amafhhjm/0500-0486-1107/0505-0491-1112-ghazali-00010.html

[4] http://www.islamport.com/w/akh/Web/240/4.htm#

بازبینی #2
ایجاد شده 3 ژوئیه 2026 14:10:55 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 ژوئیه 2026 20:20:11 توسط ... .